

نوجوان پرتلاش محله امام رضا^(ع) با کمک پدرش در تیراندازی و فوتبال خوب پیش رفته است

نشانه گرفتن هدف



راه تجربه

نجمه موسوی زاده ازنگ

تعطیلی مدرسه که می خورد، برای خیلی از هم سن و سال هایش وقت استراحت است؛ اما برای نینما رحیمی، ساکن محله امام رضا^(ع)، پایان مدرسه، شروع بخش هیجان انگیز روز است. کیشش را که زمین می گذارد، کفش های ورزشی اش را می پوشد و راهی باشگاه می شود. جایی که پیش از هر مکان دیگری دوستش دارد. دوازده سال بیشتر ندارد، اما زندگی اش با صدای سوت داو، برخورد توپ به تور دروازه و تمرکز پیش از تیراندازی با اسلحه بادی گره خورده است. ورزش برای او فقط یک تفریح بعد از مدرسه نیست؛ رؤیایی است که هر روز جدی تر دنبالش می کند. شاید به همین دلیل است که توانسته مدال های رنگارنگی در رشته های مختلف ورزشی کسب کند.



مثل پیرانوند توی دروازه

بعد از آن بود که علاقه نینما به حضور در مسابقات بیشتر شد. او توانست خرداد امسال مقام دوم استان را در مسابقات اهداف پروازی، یادواره کنگره ملی سرداران و شهدای تربیت حیدریه را کسب کند؛ همچنین آبان امسال در مسابقات یادواره شهدای جنگ دوازده روزه، مقام دوم استان را از آن خود کرد.

با اینکه تیراندازی را از هفت سالگی شروع کرد و علاقه زیادی به این ورزش داشت، نمی توانست عطشش را به یادگیری فوتبال خاموش کند. هر بار که پای تلویزیون می نشست و فوتبال تماشا می کرد، این علاقه بیشتر در او شعله ور می شد؛ بنابراین تصمیم گرفت هر دو ورزش را با هم دنبال کند؛ تقریباً یک سال بعد از اینکه یادگیری تیراندازی را شروع کرد، پدر و مادرش که علاقه من به فوتبال را می دیدند در باشگاهی مراثبت نام کردند.

نینما ابتدا در پست دفاع بازی می کرد تا اینکه دروازه بان تیمشان در یکی از بازی های بین باشگاهی آسیب دید و نینما را جایگزین دروازه بان کرد؛ به دلیل اینکه من قد بلندتری نسبت به بچه های تیم دارم، آن موقع مربی مان این تصمیم را گرفت ولی برای من که عاشق بیرانوند و آلیسون بکر بودم، این تصمیم بسیار لذت بخش بود.

آن روز نینما در چارچوب دروازه ایستاد و نگذاشت تیمش گل بخورد؛ مربی از من خیلی تعریف کرد و همان موقع به او گفتم که چقدر دروازه بانی را دوست دارم و این گونه شد که پست من در تیم تغییر کرد.

او توانسته است سال گذشته در مسابقات بین باشگاهی مشهد به عنوان دروازه بان برتر معرفی شود؛ بعد از چهار سال تمرین فوتبال، این بهترین هدیه برای من بود و باعث شد بخواهم فوتبال را جدی تر دنبال کنم.

رؤیای المپیک

علاقه اش به ورزش گره خورده است. او ابتدای امسال برای مدتی ورزش بوکس را هم امتحان کرد و تا کمربند نارنجی پیش رفت؛ هفته ای چهار روز به باشگاه تیراندازی برای تمرین می روم و دوازده روز هم برای دروازه بانی در سالن تمرین می کنم. تابستان که وقتم آزادتر بود، وقتی خانواده خواستند مرا در کلاس دیگری ثبت نام کنند گفتم بوکس! چون دلم می خواهد وقت های آزادم را ورزش کنم و از این کار خسته نمی شوم، البته با شروع مدرسه، بوکس را ادامه ندادم.

هنگامی که اطرافیان از این همه انرژی نینما تعجب می کردند، او دوستانش را تشویق می کرد یک رشته ورزشی را دنبال کنند؛ باعث شدم چهار نفر از دوستانم به ورزش تیراندازی بیایند و دو نفر دیگر فوتبال را انتخاب کنند.

اومی خواهد در آینده همانند پدرش مربی تیراندازی شود؛ دوست دارم در مسابقات المپیک شرکت کنم و افتخار آفرینی کنم.

پای ثابت باشگاه پدر

از بچگی مانند همه پسر بچه ها علاقه اش این بود که توپی را بردارد و بادوستانش در کوچه فوتبال بازی کند یا در خانه تلاش می کرد که بتواند رویایی بزند؛ با وجود این عاشق روزهایی بود که پدرش اجازه می داد همراه او به باشگاه تیراندازی برود.

نینما تعریف می کند: پدرم قهرمان تیراندازی در رشته اهداف پروازی است و مدال های مختلفی کسب کرده است. از موقعی که پنج سال و نیمه بودم، می دیدم که اسلحه اش را با وسواس خاصی تمیز می کند و سه روز در هفته به باشگاه می رود. آن قدر درباره تیراندازی و اسلحه کنجکاوی کردم تا بالاخره پدرم راضی شد مرا با خودش به باشگاه ببرد.

نینما به پدر قول داد در گوشه زمین بنشیند و فقط تماشا کند. اما همان تماشا کردن هم کافی بود تا او تصمیم بگیرد مسیر پدر را دنبال کند؛ بیشتر از هیجان ولذتی که تیراندازی دارد، اینکه می دیدم پدرم

چطور موقع شلیک کردن تمرکز دارد مرا جذب کرد. او ادامه می دهد: یک سالی همراه پدرم به باشگاه می رفتم و از نزدیک می دیدم که او چگونه به افرادی که علاقه مندند آموزش می دهد، اما در این مدت حتی یک بار اجازه نداد با اسلحه بادی شلیک کنم. به نظرش هنوز سن کم بود و باید از اسلحه فاصله می گرفتم.

هفت ساله بود که پدرش بایک اسلحه بادی به خانه آمد و به او گفت حالا می تواند قوانین تیراندازی را آموزش ببیند؛ آن قدر خوشحال بودم که از او خواستم همان روز به باشگاه برویم. چند ماهی که گذشت، شنیدم مسابقاتی برای رده نونهالان برگزار می شود، بارها پدرم را در مسابقات دیده بودم و دلم می خواست شانسم را امتحان کنم.

اولین مسابقه، اولین قهرمانی

خرداد ۱۴۰۰ بود که مسابقات بین باشگاه های تیراندازی مشهد برگزار می شد و با اینکه نینما تمرین کرده بود و به خودش اعتماد داشت، موقعی که وارد زمین شد و اسلحه به دست گرفت، از اضطراب دستانش عرق کرده بود؛ با خودم می گفتم مثل تمرین های باشگاه است اما نگاه بچه های هم سن و سالم را که می دیدم، می ترسیدم که نتوانم به هدف بزنم.

یادآوری یک جمله از پدرش باعث شد اعتماد به نفس پیدا کند؛ از روز اولی که برای تمرین تیراندازی رفتم، هر جلسه پدرم به من می گفت تومی توانی! حتی موقعی که قرار بود مسئله ریاضی سختی را حل کنم، پدرم همین جمله را تکرار می کرد. آن روز با یادآوری آن حرف توانستم مقام اول مسابقات اهداف پروازی باشگاه های مشهد را کسب کنم.



مدال مهم است اما نه به هر قیمتی

احمد رحیمی، پدر نینما و مربی تیراندازی، درباره مسیر پسرش می گوید: همیشه معتقد بوده ام بچه ها باید از سن کم با ورزش آشنا شوند. وقتی نیمه ساله بود، برای اینکه انرژی اش در مسیر درستی هدایت شود، او را در کلاس ژیمناستیک ثبت نام کردم. آن زمان تصور نمی کردم ورزش به بخش جدانشدنی زندگی اش تبدیل شود. او ادامه می دهد: با اینکه خودم مربی تیراندازی هستم، سعی کردم در آموزش او عجله نکنم؛ چون تیراندازی ورزشی است که علاوه بر مهارت، نیاز به مسئولیت پذیری دارد. به همین دلیل تا

هفت سالگی اجازه ندادم کار با اسلحه را شروع کند. وقتی دیدم هم علاقه دارد و هم می تواند تمرکز لازم را داشته باشد، آموزش را آغاز کردم.

رحیمی درباره علاقه پسرش به فوتبال می گوید: هیچ وقت دوست نداشتم علاقه اش را محدود کنم. وقتی دیدم فوتبال را هم دوست دارد، حمایتش کردم؛ فقط یک شرط داشتم، اینکه در درس در اولویت باشد. به نظرم مهم تر از مدال، آموختن صبر و اعتماد به نفس است. اگر این ها را از ورزش بیاموزد، حتی اگر قهرمان نشود، برنده واقعی زندگی اش خواهد بود.